

الدین و کیا جلال باسترا باد بامیر مسعود پیوست امیر مسعود با او بخلق پیش آمد و بانواع مکرمت او را مخصوص گردانید و برفور عزیزت آمل مصمم کرد کیاران در پیش استاده طوعاً و کرهاً لشکر بسیاری آمد و قاصد بملوک فرستاده که ملاقات کجا خواهد بود ملك فخرالدوله مشورت و صوا بدید با پیش ملك اعظم جلالالدوله عز نصره آورد بعد از تدبیر بسیار جز بحرب و مقاومت صلاح ندیدند با همدیگر عهد و میثاق بسته که بجان و مال و حشم و ملك و ولایت از همدیگر باز نمانند و بدفع دشمن قیام نمایند و از اطراف راهها را محافظت فرمودند امیر مسعود در ساری بعضی از خراسانیان را باز داشت و بنوروز از آنجا بحوالی پیوست ملك مرحوم فخرالدوله اکابر و اعیان و کهنه و ایبه و سادات اهل را به بنیابت و اقامت در آمل رخصت داد و اویا نو کران و اسفاهیان حشم و خانه برگرفت و از آمل غیبت فرمود

**امیر مسعود** هجدهم ذی قعدة سنه ثلث و اربعین و سبعمائه به آمل درآمد **الله اکبر** آن چه روزی بود که در صحرای بوردان رایت از خافق گشت اند هزار مرد طرار از ترك و تازیك همه با سلاح تمام و پوش مکمل و اسبان قاره و استعداد حرب که هیچ کمتر کتلجی بی استعداد و آلات و عده تمام نبوده اند کوی نص قرآن آنجا که میفرماید که **یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ازضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری** برای اهل آمل عبارت از آن روز بود و از جوی هر گذشته در خانه ملك نزول فرمود و شب درآمدن را آن يك محله را که قراکلاته خوانند کرد برگرد از درختان و درها و خانها سدی ساختند و آدمی و مرا کب بهم متصل مقام گرفتند که الا در موضع راه نبودی که کسی در آنجا از امراء لشکر تعین کرد که چه مقدار دیوار بر آرند و خانه و سرای را قلعه حصین سازند تا بکمتر از سه روز آن بنا تمام شد و شرفها بنهادند ملوک رستمندار عزت انصار هم بسرحد ملك خود نزول فرمودند و بموافقت ملك مازندران دم بدم پیش او نهادند و وعید میفرستادند و نو کران در حوالی اهل دست بردها مینمودند و بر سر لشکریان و اسبان ناخنها میبردند و يك دم از قتل نفوس و نهب مرا کب خالی نبودند و غیبا بر سر ایشان

در آمدند و بدانچه دست میرسید هیچ تقصیر نمیکردند و کیاجمالالدین احمد جلال چوی دید که اهل خراسان از صواب دید او بیرون شدند و کارها بی مشاورت او میکنند دانست که اختیار از دست رفته است بیای بیس ملک و اقارب خود میفرستاد که شما در مردانگی بکوشید و ناموس مازندران نگاه دارید و بسبب آنکه من در دست اهل خراسان گرفتارم دست از تعرض ایشان باز مدارید که ایشان ترسیده اند من مردی بیرم عمر و روزگار خود گذرانیده اگر من تلف شوم و مازندران بناموس بماند بهتر از آن باشد که بمذلت و اهانت تن فرادهید و نظر بمصالح یک نفس چندین نفوس در ذل و هوان گرفتار شوند بزرگان ولایت از دور و نزدیک با آنکه بعضی را با بعضی خصومت بود همه اتفاق یک کلمه شدند و بیض فضل ربانی میان دلها تآلفی پدید آمد و الفت دلها دلیل نصرت اهل مازندران گشت **قوله تعالی هو الّٰلی ایدک بنصره و بالمؤمنین و الّٰف بین قلوبهم لوانفقت ما فی الارض جمیعاً ما الّٰفت بین قلوبهم و لکن الّٰه الّٰف بینهم** و باتفاق از در همیشه تا حدگیلان یک دل شده بمقاومت اهل خراسان دل بر کار نهادند چون امیر مسعود از دست برد اهالی ولایت و وفاق ایشان با یکدیگر خبردار شد هیبت این طایفه بدو نشست و فکری که در اوایل میبایست میکرد تا در ورطه هلاکت نیفتد در اواخر پیش گرفت خود ندانست که بیشتی طبرستان عربین شیران با چنگال و ممکن هزبران با کرز و کوبال است اگرچه در کتاف سبع باسانی در آیند الا مخرج بدشخواری انجامد و اگر چه باول بحیله دشمن را چون پلنگ مجال دهند بنوبت دوم چون شیر زبان کمینی بگشایند از نماز شام تا وقت سحر مردان کار آوازها بر آوردندی که ای مردم خراسان بیای خود بدام آمدید بآمدن مجال دادیم اگر مردید بیرون روید شما را چه احتیاج بقاعه و حصار کردن است از آنروز که از خندق همیشه قدم درین بیسه نهادید شما در قلع گرفتارید مردی آنست که از این قلع بیرون برید کوه و دریا ولایت همه لشکر جرار است هیچ غریبی درین مقام نیامد و اما بپهر برنخاست که فرو نشست و ازین نوع تهدید و وعید می گفتند تا در آن میان امیر مسعود مضطرب گشته کیاجمالالدین احمد جلال و برادرزادگان را بشهر

بند باز داشتند و تدبیر خلاص خود میکرد و از کیار آن التماس نمود که او را از آمل بدر برند و امیر علی بن هولنون که از امراء هزاره یکی او بود با لشکر خود ازو مفارقت کرد و بماوڪ پیوست و با اهل مازندران و رستمدرار يك دل شد ازین سبب بهتی دیگر بر امیر مسعود مستولی گشت و با احمد جلال گفت که مرا ازین ولایت بدر باید برد و يك روز پنج خروار درم نقد بدو داد احمد جلال آن مبلغ را ازو ستانده با پیش اقارب خود فرستاد و فرمود تا از جوی هرمز تا ساری سرهاء محکم ساختند و راهها فرو بستند و خراسانیان را که در ساری و باون گذاشته بود همه را بقتل آوردند منت نه روز امیر مسعود در آمل مقام کرد راستی آنکه درین ده روز هیچ آسیبی بمقدار سیبی از ایشان باهالی آمل نرسید روز دهم بر نشست و با لشکری جرار .

سیاهی چو مور و ملخ بی شمار دلیران جنگی و مردان کار

**روی** بطرف رستمدرار نهاد و حال آنکه ملك اعظم جلالالدونه فرمان داده بود تا راهاء ولایت را از کوه تا دریا بستها ساختند و بر سر راهها مترصدان بنشسته چون بيك فرسنگی آمل بدیه یاسمین کلانته رسیدند از پیش لشکر رستمدرار و از عقب اسفاهیان مازندران دست در کار نهادند از وقت رحلت لشکر خراسان از آمل دو ساعت یا بیشتر بر نیامده بود که همانساعت مردم آمل و نواحی از لشکرگاه بشهر درآمدند و با اسبان و اشتران و اسیران ترك و تازيك بنوعی که هیچ آفریده را در خیال نبود امیر مسعود چون دید که مجال تنك شد و کار از دست رفت باولین مرحله رستمدرار کیا جمالالدین احمد جلال و برادر زادگان بر فور بقتل آورد و روی بهزیمت نهاده براه لاوبیح متوجه کوه گشت بامید آنکه زودتر از بیسه بیرون رفته خودرا باصعراء کوهستان اندازد خود همه بیسه مردان بودند و ملك مازندران با بزرگان ولایت در عقب و نوکران ملوک رستمدرار عزت انصارهم از پیش و از یمین و یسار.

**فی الجملة** از یاسمین کلانته تا نهایت لاوبیح بلکه تا روپان نوربك مرکه شبه بود و بهرینند قدم کشته افتاده مجموع لشکر را بزخم تیغ و

تیر و گرز و کوبال در آن حدود چنان متفرق گردانیدند چندان که هرگز  
برایشان از جمعیت اثری با خود ایشانرا در دنیا خطری نبود **کلان کم تهن**  
**بالاص**

جمع آمده بودند چو پروین یکچند گروهی چونبات نششان پیرا کند  
تا در آن ولایت کمتر کودکی امیری را اسیر میگرفت و ضعیفتر  
پیری بزرگتر پهلوانی را دستگیر میکرد و هر طرف داری بکوشه بی زادی  
و توشه گرفتار ماند بعد از دو روز امیر مسعود با تنی چند خواص خود  
براه رودبار یا لوروی بیلا نهاد قضارا بر سر راه نردبان مترصدان بر خسرو  
جوانبخت شرف الدوله کستم عز نصره حاضر بودند راه بریشان بگرفتند چون  
از آنجا امید خلاص متعذر بود مراجعت کرده روی را برود باز دیده او ز نهاد  
و در آن کوهستان سرگردان گشت شب هنگام بدست نوکران ملك شرف  
الدوله کستم عز نصره امیر گشت و سفره قید قضا و قدر ماند و با آن همه  
مدد و عدد تنها بی تنها پیلاء اسر گرفتار ماند در وقت هزیمت ایشان خواجه  
بهاء الدین سخنانی را که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین  
کلاته مجروح افتاده باز یافتند اکابر شهر او را برداشته با حضرت ملك  
فخرالدوله آوردند در آن حال برو مرحمت فرمود و استمالت داده از کمیت  
عدد آن لشکر سؤال فرمود گفت هر شب وظیفه دواب و مراکب بقلم من  
میرسانیدند چهارده هزار سر اسب و ششصد سر استر و چهار صد اشتر در  
حساب آمده بود باقی عدد را بدین حمل باید کرد

غرض آنکه این جمله در ولایت مازندران و رستمدر چنان کم شد  
که گویی هرگز موجود نبود امیر مسعود را بحضرت ملك اعظم جلال -  
الدوله عزت انصاری حاضر گردانیدند دو موقوف فرمود و بنا بر آنکه اکابر  
مازندرانرا کشته بود و چندین فتنه در میان مردم برانگیخته بهلاک او فرمان  
داد پسر علاء الدین محمد در صحبت امیر مسعود از جمله اسیران بود از  
بندگی عز نصره اجازه یافته در قریه بون برقتل او اقدام کرد و چته او را  
بر سر راه کالجروود زیر اسپاه از جانب شرقی جوی بر سر راه مدفون است  
صاحب نظری کجاست تا درنگرد تا آن همه مملکت بدان می ارزید

و پس از چندین گیر و داد و کار و بار باقیبت اعتبار اولوالابصار گشت **فاعتبروا یا اولی الابصار** و از جمله عجایب صنع ایزدی آنکه امیر مسعود باین ترتیبی که فهم زیر کان در آن منحیر بود و نطق دانایان از صفت آن قاصر و با هبیتی که روان پردلان از بیم آن میلرزید و صلابتی که خاص و عوام از صولت آن میترسید از آمل کوچ کرده بحیثیتی که روی زمین آمل از طرقاتر قاسم اسبان در لرزه افتاده بود و فضاء هوا را از صداء آواز دهل و تقاره و کره نای در های وهوی و ولوله مانده که **یوم ترجف الراجفة** نشان از آن روز بود و از کرد و غبار مراکب روی آسمان چنان تاریک گشته که **تشخص فیہ الابصار** و بعد از سه روز در همان موضع که مقر حکومت و مسند قهر و ایالت او بود پوست سرش پر از گاه کرده آویخته بود که چشمها بایستی که بان حال بگرید و دهنها بایستی که برشعبده روزگار خنده زند

فره مشوگر زجرخ کار تو گردد بلند زانکه بلندی دهد تا بتواند فکند اگر کسی بنظر اعتبار نگاه کند لذت حیات باندیشه روز وفات نمی ارزد و برای لقمه که سد جوعه کند یا کسوتی له ستر عورت را شاید اینهمه وبال در کردن گرفتن کوی نمی کند

### رباعیه

عمری بمراد رانده گیر آخر چه وین نامه عمر خوانده گیر آخر چه  
گیرم که بکام دل بمانی صدسال صدسال دگر بمانده گیر آخر چه  
همه دنیا در حکم خود آورده گیر و خزاین و اموال همه جهان با  
تصرف گرفته گیر اگر بدیلته بصیرت نگه کنی حاصل از آن همه امتلاء یک  
معدن و اکتساء یک چته نخواهد بود و در بنمینی پادشاه و گدای وقوی و ضعیف  
و وضعیم و شریف یکسانند

اگر پادشاهست و گر پینه دوز چو خفتند گردد شب هر دو روز  
دل در دنیا بستن کار جهان است و بنرور او فریفته شدن شیوه  
اوباش و اراذل

دل در جهان مبنده که یاریست بی وفا چاهبست بی شراب و شرابست بی صفا

نوش محبتش که زهرا فاعیست در عقب خموش مخور که رنج خمارست در قفا  
راه اهل میوی که الدار قد خلت رسم طلال مجوی حکه الربع قد عفا

والله اعلم بالصواب

## ذکر تاریخ بنیاد شهر کجور و مبداء عمارت

### حصار معمور

که ساخته شد و تصویر طالوش بر سبیل آجمال چون شهر کجور  
سبب استیلاء مغول و دولت آل چنگیز خان که اطراف جهان را فرو گرفته  
بود و در شهرها خراسان و عراق بسی خرابی و قتلها واقع شده و در مبداء  
آن حال بر موجب نص **ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا  
اعزة اهلها اذلة** عمارت بلاد بخرابی و عزة عباد بمذلت مبدل گشته چنان  
که در شهرها خراسان بعضی که خراب مانده است هنوز عمارت پذیرفته  
است و نخواهد شدن و شرح آن حال و تفصیل آن بلاد طولی و عرضی  
دارد کجور نیز از آن سبب خراب شده بود و مندرس مانده مانند شهرها  
دیگر و آثار عمارت آن محو گشته

**چون** ملك اعطو شاه و شهریار ایران ملك جلال الدوله اسکندر  
عزت انصاره و اسباب تمکین در ممالک دشت و کوه دست داد و از اطراف  
و نواحی ممالک امراء ترك و تازیك بعضی بطوع و بعضی بکراه متوجه  
جناب عالی او گشتند در باب تجدید آن عمارت اهتمام فرمود و در احیاء  
رسوم آبا و اجداد سلف خود سعی بلیغ نمود و بالذک زمان آن معنی را  
از نیت بعمل و از قوه بفعل آورد و عمده شهر و قلعه اتفاق افتاد بمبارکی  
و طالع سعد بامداد روز شنبه بیست و یکم ذی الحجه موافق با بیست و هفتم  
تیر ماه قدیم سنه ست و اربعین و سبعمائه هجریه تصویر طالوش بر وقوع کواکب  
این است (۱)

در تاریخی که ذکر آن خواهد رفت جمعی از امراء و امیرزادگان  
جمع گشتند و بقریه ادون ری رفته حصاری را که در میان دیه بود مستحکم  
گردانیده تا امت اهالی آن ملک را که اهل اعتبار بوده اند در حصار آورده

(۱) در اصل سفید است

و امیر زاده درسون قیا را بسررداری آن قلعه موسوم گردانیده چند نوبت قصاد بجانب ایشان رفته ایشان را بطاعت دعوت فرموده قبول نکردند تا در فصل تابستان موکب همایه ن ملك اعظم خسرو عجم ملك جلال الدوله اسکندر عزت انصاره با تمامت برادران و امراء ترك و تازيك و ولایتی بجانب ادون نهضت فرمود

**ودرین وقت مرتضی اعظم ملك الجیل والدیام مصاحب موکب عزت انصاره بود و لشکر در پای حصار زارعین و یسار فرود آمدند و جنگها واقع شد و مدت هفت شبانه روز قلعه را حصار دادند بحیثیتی که مودرا در زیر زمین و مرغ را در روی هوا مجال تنگ شده بود و از هر نوع و هر طرف که ازبلاء قلعه خیال شخصی از اشخاص بدیدندی بی توقف که انداران بتیر بدوختندی بعد از همت روز اصحاب قلعه بجان و مال امان طلبیدند ملك اسلام مرحمت فرموده ایشانرا بجان و مال امان داد روز بیست و چهارم رجب موافق یازدهم ابان ماه قدیم سنه ست و خمسین و سبعمائه قلعه ادون گشوده شد و امیر زاده معظم درسون قیا را با اهالی قلعه بجان و مال امان داده و قلعه را فرمود تا با حاك برابر کردند و اجازت داده تا آنجماعت صدرتند همانروز امیر یولاد قیا با تمامت امراء ری حشر کرده لشکر کشیده در زیر طهران بمقام خونی جمع شدند موکب ملك اعظم با لشکر منصور در برابر ایشان لشکرگاه ساخت و همان روز فرمان داد تا مصاف دهید امرای ری چون در خود بنسبت با حشم منصور ملك اعظم صنعتی یافت و طاقت مقاومت نداشتند قاصد فرستاده صالح طلبیدند و قرار داده که بدرگاه حاضر شوند ملك آل سلام عزت انصاره متمس ایشانرا مبدول فرموده و مجال داد آن شب لشکر ترك مقام و منزل بازگاشتند گریز بهنگام را ظفر شمرده پشت بهزیمت دادند و امیر زاده قیاد را اجازت داد که حصار ادون را خراب میکنم که بسبب آن فتنه تولد می کند تو برو با قلعه صد که شیو طهرانست آنچه فرمود امیر زاده درسون کرد و با حصار صد رفت و بقضاء خدا از دنیا برفت و البقائه تعالی**

**درتاریخی** که ذکر آن خواهد رفت امراء اینوز مثل امیر کبیر پیر احمد و امیرزاده بندك اروم قیا و امیر عبیده و امیر حسن لاذی و غیر هم

بمخالفت ملوک اعظم عظم الله قدرهم باهم اتفاق کردند بنیت آنکه قلعه قوسین بدست فروگیرند و دست نواب ملوک اعظم عظم الله جلالهم ازری و نواحی آن کوتاه گردانند موکب همایون ملک اعظم جلال الدوله عزت انصاره درین وقت بسیار کی بموضع و ادیان مسکن ساخته بود از آنجا نهضت نموده در کرج نزول فرمود و جماعت اترک لشکرگران جمع کرده بودند و بحکم سردار قم استظهار بسته و از آنجا عقد مکا نام که از رئیس زادگان اصفهان بود و رکن کورا که ازیر نایبشکان اصفهان بود و در قم مصاحب حاکم آنجا گشت و بنوگری او منسوب شده بود و در تمامت عراق نام و آوازه او باغی گری فاش گشته بسی کارها از اسفاهی گری و برنایشکی از دست او برآمده بود ایشان هر دو با صدسوار قمی و اصفهانی بمداد ما آمده بودند ملک اعظم جلال الدوله عزت انصاره خواست که بنفس خود قیام نماید ملک معظم و ارث ملک جم شاه شهربار ایران خسرو عهد و زمان ملک فخرالدوله شاه غازی عزنصره و مد عصره درخواست فرمود که بدین جنگ قیام نماید و بتدبیر این طایفه سعی فرماید و فرمود که برای این قدر مهم مخدوم عیان بجنباند و رکاب برنجانند شاید چه ممکن که این مهم بدست ما برآید و هم در روز بالشکری اندک از ترک و تازیك بدر قلعه قوسین خرامید امرا چون لشکر مستعد داشتند خوبستن را در مقام غرور دیدند حالی با لشکری آراسته روی آوردند ملک معظم فخرالدوله شاه غازی عزنصره بنفس خود بالشکر آرای و یاسامیشی قیام فرمود هر دو لشکر روی بیکدیگر آوردند ملک فخرالدوله عزنصره بنفس خود تقدیم کرد و بانک بر لشکر زده و بتوفیق باری عز شانه در آن مصافه ثبات قدم و رزیده بیک طرفه العین ایشانرا منهزم گردانید لشکر از ترک و تازیك در عقبش راندند و شمشیر در آن لشکر نکذاشتند همان زبان ملک معظم عز نصره بانک بر لشکر زد که هزیمتانرا مکشید و اگر نه یک تن از آمان زنده نماندی اترک را لشکر منصور تا ذرک اشتارون بدوانیدند عند مکان لیس و افد و رکن کر با صدتن کشته برآمدند و مجموع اسبان و سلاح و آلات حرب ازیر کستوان و جوش و غیره غارت کرده و این فتح اول باعداد روز آدینه بود بیست و هفتم ذی الحجه موافق باسنه تسع و خمسین و سبعمائه و قلعه قوسین که از امهات قلاع



ری است سیرد و اسیران و غنایم و اموال را با کجور نقل کرد حاکم عراق  
خواجه علی صفی قاصدان به بندگی ملک معظم عزت انصاری فرستاد با هدایا و  
تقدیم عجز و عنبر بدانچه گذشته بود و التماس نمود که اسیران را باز فرستند  
ملک آن قاصدان را نوازش فرموده التماس وی مقبول فرموده خلاص نموده  
و هم اجازت با سایر فتوح منظم گشته تاریخ ایام دولت ایشان گشت **وما النصر  
الا من عند الله** و از آنوقت که مغول را تسلط در ایران زمین بدید آمد و  
آل چنگیز خان اطراف ممالک را که در تصرف ملوک و سلاطین و امرا متصرف  
بود علی اختلاف طبقاتهم در تحت تصرف و تمام خود آوردند و عزت ارباب  
دولت سبب قهر چنگیز خانیان بذل مبدل شد چنانکه صاحب اعظم شمس الدین  
محمد جوینی صاحب دیوان در قطعه که پیش ملک شمس الدین کرت نبشته  
است یاد کرد که

زحد مشرق و مغرب بدولت ابقا سریر ملک جهان تختگاه ترکانست  
ازین سبب تزلزلی باحوال ملوک طبرستان ظاهر شد مراتب رفیعه  
ایشان که باوج آسمان همسری کردی و با منزل کیوان برابری نمودی از دست  
برد حوادث زمان و تقلب دوران پایمال نوایب حدثان گشت و سعادت ملوک  
مازندران روی در انحطاط نهاد و بنا بر آنکه خراسان تختگاه امراء بزرگ بود  
و دایماً از پادشاهان یکی آنجا ممکن نشسته بودند و آنطرف بمازندران  
متصل است تاخت و تاراج و بی سویتی در مازندران دایماً میکردند ازین جهت  
ملوک مازندران را ملجا و بازگشت بوقت عجز و هزیمت طرف رستم دار بود  
و بحفظ و بحمايت ملوک استندار پناه می جستند و از عهد ملک فخرالدوله مشهرا کیم  
تا کنون بر همین منوال بماند و درین نزدیک مدت (۱) سال میان ملک سعید  
و کن الدوله شاه کبک خسرو ملک مازندران و میان امیر مؤمن و پسرش قلی شاه بسبب  
حکومت مازندران خصومت بادید آمده چند نوبت جنگ و حرب کرده اند و  
مبداء آن حال چنان بود که بعد از وفات ملک اعظم تاج الدوله یزدجرد بن شهریار  
شاه مازندران از قبل دیوان امیر مؤمن بشحنکی مازندران بآمل آمد و مدتی  
آنجا بماند و روز بروز تمکین او زیادت میگشت تا ملک مازندران نصیر الدوله  
بجالم بقا پیوست و میان برادران او مخالفت قائم گشت و ملک شمس الملوک

محمد فدر کردد بقتل برادر خود علاء الدوله علی اقدام نمود و او را بقتل آورد  
 ملك ركن الدوله شاه کبخسرو باردو رفتند از آنجا حکم و فرمان حاصل کرده  
 متلفشاه مؤمن را بدست قوی و استظهار خود ساخت و بآمل آمد و حکومت  
 مازندران بدو مفوض شد و ملك شمس الملوك باگیلان رفته مدتی آنجا بماند  
 و بعد از چند وقت یازبهد و میتاق با مازندران آمد و از طرفین از یکدیگر  
 نایمن و بدگمان بودند و بجایی رسید که ملك ركن الدوله شاه کبخسرو به  
 مشورت و استظهار متلفشاه ملك شمس الملوك را بپراادر مادری او ملك اردشیر  
 علاء الدوله علی در کوشک اردشیر آباد بقتل آورد و بدین سبب ملك شاه  
 کبخسرو وضعیف حال گشت و متلفشاه را قوت بیفزود و بعضی از مردم ولایت  
 با او یکدل شدند و در مازندران توقع کرد امیر مؤمن ان ازو واحکام فرستادی  
 و قلفشاه بتوت و استظهار مردم ولایت و امراء هزاره و صد که در مازندران  
 بودند زدو گیر میکرد باز ملك برتواب رفتی و او را معزول کردی چند سال  
 این خصومت مستولی بر میان ایشان بماند اولین جنگی که کردند جنگ  
 شرف دار بود که متلفشاه از اردو می آمد ملك یش باز رفته در سرودار  
 جنگ کرد چون هزیمت برو افتاد و ترکان غالب شدند خانه خود را از آمل  
 نقل کرده با رستمدر آمد و فرزندان واعزد را اینجا بگذاشت و او بتن خود  
 بیشتر اوقات در اردوی بزرگ بادیوان خراسان بودی و لشکر اردوی آوردی  
 و با متلفشاه جنگها کردی و مدتی چند با یکدیگر ساز کاری کرده ملك مازندران  
 را بشرکت داشتند و باهناق مال گذاری میکردند و هر که که مخالف بودی  
 ملك رستمدر لشکر کشیده بمازندران آمدی و از برای ملك مازندران شهر  
 و ولایت مستخلص کرد چنانکه يك نوبت در یاسمین ککلاته جنگ کرده ملك  
 نصیرالدوله بر متلفشاه غالب شد و بشهر درآمنه غارت و تاراج کردند و شرح  
 آن بدر نبشته شد و يك نوبت تاختن کرد تا اردو و باول کنار رفته و  
 غارت و تاراج کرده و درین مدت فرزندان ملك مازندران در رستمدر بودند  
 شاهزادگان ملك شرف الملوك و ملك فخرالدوله طاب تراهما و برادران دیگر  
 همه اینجا پرورده اند و مرجع ایشان در همه احوال با ملوك رستمدر بود و  
 هیچ وقتی بی مدد و معرفت ایشان نبودند و هر گاه که ایشان را کار سخت  
 شدی یا مجال شك آمدی البته ایشان ملك رستمدر بود و ملك نیز با ایشان

طریق رعایت جانب و عزت داشت ملوک داشتندی و بنظر احترام چنانکه وظیفه اکما و اقران باشد بلکه زیاده‌تر از آن مراعات فرمودندی و بپندل و ملتسمات مضایقه نکردندی و بملك و مال باز نمائندی و مصالح ایشان مصالح خودشمردندی و این معنی مانده است تا بفرزندان ملك سعید فخرالدوله چنانکه تتمه حکایت برسبیل تفصیل ناطق‌گردد نشاءالله تعالی

**و در طبرستان** جمله حکام و ملوک و مردم ولایت را غیر از علما و سادات و زهاد و عباد عادت چنان بود که موی فرو گذاشتندی بعضی مردم کلالك داشتندی و بعضی موی بافتندی و در قدیم لامك بر سر بستندی و درین هردیک کلابند بر سر نهادندی یا کما بیش يك گز دستارچه بر سر بستندی یا يك گزو نیم بیش نبودى و قطعاً غیر از زهاد و مردم توبه کرده سر تراشیدندی و عادت نبودى چون ملك معظم خسرو ملوک عجم ملك جلال الدوله عز نصره سردار را بقتل آورد و آن قضیه واقم شده بود از چند وقت سر تراشید و دستار بر سر بست و برادران و اولاد نیز زید قدر هم با او موافقت کردند و همه نوع مردم درین سنت با او اتفاق کردند و این معنی عام است و همه مردم مازندران و رستم‌دار برین يك صورت و يك جهت شدند تا چنانکه وقتی بیشتر از این اگر در میان اصحاب سلاح دستار داری در این ولایت دیدندی مردم را از آن عجب آمدى و این زمان اگر موی داری یا کلابند پوشی بینند آنها نادر شمرند و بیکبار درین باب متابعت نمودند و خاص و عام راغب گشتند و میل بدین صورت کردند و بزى او برآمدند و الله اعلم بالصواب (۱)

طاب ثراه و جعل جنه متواه برسبیل اجمال  
چون ملك معظم فخرالدوله کبان جلال را تعیین آورد و آن بندگان از درگاه او نومیدگشته دل دگرگون مگردند حال آنکه مردم بزرگ و صاحب تمسکین بودند و از آب جوی هرگز تا نهایت قراطان در اهتمام ایشان بود ملك را بحسب ضرورت با کبان جلال که خصم دیرینه جلالان بودند طریقه اخلاص پیش میبایست گرفتن زمام اختیار بدست ایشان سپردیک چندى حکما افراسیاب چلابی با جمعی از اقارب و اولاد و بنی اعمام خود

برضا داری و هوا جوئی او قیام نمود و با آن طایفه بجدال و خصومت باستاد و از این سبب مازندران مشوش گشت و دزدان و مفسدان از اطراف دست برآوردند و در این مدت بحث درویشی و سرداری که در خراسان بنیاد کرده بودند در مازندران بازدید آمد و شرح و بسط این حال که مبداء آن از کجا بود طول و مرضی دارد کیا افراسیاب و خویشان بدان معنی مایل شدند و آن قانون را معتقد خود ساختند و دایماً در بند آن بودند که ملک تپر در آن اعتقاد با ایشان یار شود و کیا ان جلال رجوع باستانه استندار اعظم ملک معظم جلال الدوله عزت انصاری کردند و بقوت و نیروی او مستظهر گشته بنایت او قوی گشتند ملک اعظم لشکرگران کشیده از حدود دیلمان تا حد مازندران با کثرت و عدد و عدت بسیار و بآمل نهادند و حوالی شهر از بعین و بنار فرود آمدند و غارت و تاراج کردند ملک معظم فخرالدوله شاه مازندران و کیا افراسیاب بامارت خویش در شهر بودند و ملک چون در کثرت لشکر و قوت و شوکت مردم و لشکر معظم جلال الدوله استندار عزت نگره نگاه کردند مقاومت کردن صلاح ندیدند بصلح پیش آمد و با دوسه هزار سوار بلشکرگاه ملک استندار پیوست و میان ایشان صلح و صفا پدید آمد و کیا ان جلال را از شهر بیرون فرستادند از آن سبب ایشان را نومیدی بآید آمده با کیا ان جلال اتفاق کردند و کینه شاه مازندران در دل گرفته بد از مدت اندک ملک مازندران ایشان را طلب داشتند خواست که خاطر ایشان بدست آرد و کیفیت آن حال برسیل تفصیل تطویلی دارد تا بدان انجامید که ملک معظم فخرالدوله شاه مازندران روز بیست و هفتم ماه محرم سنه خمسین و سبعصاه بدست علی کیا افراسیاب و محمد بن افراسیاب بندر گشته شد و از شومی آن حرکت بد و عمل ناپسندیده مدت سیزده سال شده است که مازندران یکساعت و یک زمان از قتل و نهب و غارت و تاخت و تاراج خالی نیست و آن ده هزار خون بناحق ریخته شد و اموال چندین هزار خلق در معرض تلف افتاد و یک روز آسایش ندیده اند و بیشتر مردم در اطراف بلاد متفرق گشته و هنوز در آن فتنه گشوده اند غرض آنکه ملک مرحوم فخرالدوله شاه مازندران را شهید کردند

فرزندان و اعزّه او طفل بودند و در مازندران و اطراف دیگر ملجائی نداشتند هر يك متفرق گشته از طرفی بیرون رفتند و بکلی رجوع با ملك اعظم جلال الدوله عزت انصاره کردند و راستی آنکه هیچ آفریده را روزی از آن سخت تر و عجزی از آن ظاهرتر نباشد که فرزندان ملك مازندران را بود درین وقت زیرا سکه از تمامت اهل مازندران نومید شده بودند و تمامت ولایتی از وضع و شریف و اسفاهی و غیرهم روی ایشان گردانیده و قصد ملك و مال و عرض ایشان کرده و کلی دل بر هلاک ایشان نهاده و دیگر آنکه بسن و سال خود بودند و از تدبیر کار خود عاجز ملك فخرالدوله و ملك معظم شاه آازی و ملك معظم شمس الملوك و ملك كاوس عز نصرهم بزرگترین ایشان بسن و سال غیر از ده سال نبود بجزی تمام روی بملك اعظم جلال الدوله عز نصره نهادند ملك اعظم ایشان را تربیت فرموده اشفاق پدرانه در حق ایشان بتقدیم رسانید و هر یکی را از ایشان بنوعی از انواع اصطناع مخصوص فرمود و بملك و مال و دینه اسباب مصایقه فرمود تا بترتیب و عنایت او از صفت ایام صبی بقوه و عنایان شباب رسیدند و با ایشان نسبت قرابت قدیم را تجدید فرمود و در احیاء خاندان ملوك مازندران هیچ دقیقه از دقائق الطاف افعال فرمود و بنظر احترام در ایشان نگاه کرد تا بیمن عاطفت او مستعد ملك شدند و از جمله اشفاق سکه عزت انصاره را در باره ملوك مازندران بود یکی آنست که بعد از قتل ملك الفراسیاب چلابی در آمل به استقلال حاکم شد ملك اعظم عزت انصاره در باب استخلاص آن ولایت و شهر آمل بجهت اولاد ملك مازندران اهتمام فرمود بعد از یکسال لشکر جرار برنشاند با عدنی تمام روی با مل بهاد و موکب میمونش در مران دبه نزول فرمود و همانروز خواست که متوجه گردد مردم مازندران از حد استراباد تا نهایت الیته رود بکجهت بودند کیا افراسیاب چلابی مرتضی اعظم سید قوام الدین و کیا ابن جلال مجموع از شهر بیرون آمدند و در مران دبه مصاف پیوستند در اول حالت از قبل مردم مازندران محمد کیا افراسیاب که سردار لشکر مازندران بود باقی چند گشته شد الا در آخر هزیمت بر مردم رستم دار افتاد و در آن ورطه سبید نفر مردم از اسفاهی و حشر تلف

شدند و مع هذا آن حالت بدان بزرگی و هلاک چندین نفر در حشمت و جلالت و عدت و آلت ملوک رستمدار هیچ اثر نکرد و دست از مقاومت و مخالفت باز نداشتند و اسفاهی گری برقرار میکردند این همه بواسطه طلب تار ملک مازندران و رعایت جانب اولاد او کردند و هنوز دست از آن باز نمیدارند والله اعلم واحکم

و تاریخ وفات او سنه خمس و ثلثین و ستمائه بوده است چون سلطان سلاطین ابوسعید نورالله قبره از عالم فنا بعالم بقا پیوست از فرزندان جهان کبر جنگیز خان در عراق و خراسان کسی که لایق حکومت باشد نماید ازین سبب امرا که در خدمت سلطان ابوسعید بودند هر یکی را جدا جدا هوس پادشاهی و جهالتی نادید آمد و اگر چنانکه مشاهده کرده ام نویسم از هزار یکی نشاید نوشت که بسبب توقع امرا که دست تعدی عراق و خراسان دراز کرده بودند و بجایی رسانیدند که برزبکر را مجال آن نبود که با ببرزبکری پردازد چگونه قحط و تنگی نادید آمد و اما آنقدر معلوم است که از گرسنگی صد هزار آدمی خوار شده بودند و پدر و مادر و فرزند خود را میخوردند و فرزندان پدر و مادر خود را میخوردند و بعضی که نیم جان بودند چون چار پایان در صحرا گیاه میخوردند و از خوردن گیاه سبز شده و گرسنگان با از این منطقه در آنجا مردگان بسیار خورده بودند مردم گرسنه را بهر مقام که نوزمی یافتند میخوردند و درین حال کسی با گور کردن نپرداختند چون وحش بهر مقام که میرشدند میخوردند تا بوقتی که بسیار مرده بر هم میریختند بعد از آن مردم جمع نمیشدند مردگان را در کوی یا در چاه می ریختند

درین روزگار هزاران هزار آدمی از گرسنگی شدند و بسیار ولایتها

خراب شد و خراب ماند

بجا بقای خداست و ملک ملک خدای کتب فی غره محرم الحرام سنه اربع و ستین و ستمائه هجریه بیست و نهم تیرماه بمقتل آمد ملک مقتول فخر الدوله بر دست علی گیاه افراسیاب جلایی و برادر او محمد گیاه بن افراسیاب جلایی در تاریخ سنه خمسین و ستمائه

واز تاریخ قتل ملك مقتول فخرالدواه شهر آمل در دست افراسیاب  
جلایی بود روز چهار شنبه بیست و هشتم ماه اردیبهشت سنه اتی و ستین و  
سبمائه تا او نیز بقتل آمد بردست نوکران سید قوامالدین و ابوی در مقام  
با نصر کلانه

واز تاریخ قتل افراسیاب شهر آمل ز ساری در دست سید قوام الدین  
دابوی بود تا تاریخ سنه اربع و تسعین و سبمائه

خسرو جهانگیر خاقان اعظم امیر تیمور با لشکر عراق و خراسان و  
ترکستان بمازندران آمد و در تاریخ مذکور ایشان را اسیر کرده بترکستان  
برد و ملك مارندران باسکندر بن افراسیاب چلاب داد و دوازده سال ملك  
مازندران در دست او بماند تا بسبی از اسباب نهرتی در میان بادید آمد

امیر تیمور با لشکر بسیار دوی بمازندران نهاد و در مازندران و  
رستمدر خرابی بسیار کرد و بسیاری از ملوک رستمدر بقتل آورد و اسکندر  
جلایی از مازندران بیرون کرد؛ ملك مارندران باز بفرزندان سید قوامالدین  
که مانده بودند سپرد در تاریخ سنه خمس و ثمانمائه واز آن باز در دست

ایشانست **وَاللّٰهُ يُوْتِي الْمَلِكَ مِنْ يَشَاءِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**

وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اتَّعَى الْهَدٰى







## برخی از کتب جدید کتابخانه اقبال طهران خیابان ناصریه

محاسن اسمهان تألیف مفصل ابن	۱۵ ریال	فارس و حجت مس المال
» سعد ابن الحسین المازونی ۱۵	» ۶	کتاب ساحشور
» صداد المسافریین طبع برلن ۲۵	» ۲۵	باربع گملاں راسو
» گاهای پژمرده ۴	» ۵	باربع گملاں برحمه محمد
» تذکره شاد طهماسب ۳	» ۲۵	علی گملاک
» منتخب عند را کابی ۳	» ۲۵	لف روسی و فارسی شرف
» بدایع سعیدی ۳	» ۲۵	مس المهموم تألیف شمع
» سفر نامه ناصر خسرو ۲۰	۸ ریال	عناص قمی
» رن یاک دامن ۳	» ۴۰	باربع سرخان ملکم
» وصات احصاری ۶	» ۳۵	رج شرفنامه
» احتراق نعم خلدین ۱۰	» ۲	مسدالاستردده
» یربوش ناکام ۵	» ۸	دافظ فلسفی نسفی
» ابقاط یا بیداری در در پنهانی ۵	» ۷	رسم هندسی اقبال
» گوار نامه ۸	» ۴	حفظ الصحه اقبال
» دلبران تنگستانی ۵	» ۱۰	اربع ادبای ایران - اول ۱۰
» نقشه طهران جدید ۵	» ۱۵	اربع ادبای ایران دوم
» دستور حیاطی ۷	» ۴۰	فرهنگ زبان دو حاد
» فرهنگ بهارستان ۶	» ۴	زبان و آراں
» بیماریان پاریس دو حاد ۹	» ۱۰	وجه الدین ناصر خسرو
» حواصو کرمانی ۴	» ۳	تذکره ساد طهماسب
» رباعیات حمام ۴	» ۱۳	مهر بابو ۳ حلد
» خودآموز روسی و فارسی ۲ جلد ۱۴	» ۱۴	ایران اقتصاد ۲ حلد
» پر و جوان یک جلد ۱	» ۲۵۰	ناد داشتهای اوستروان
» نامه پیروزی ۲	» ۱۰	معدن اسلام
» عمیق بحارائی ۲	» ۱۰۰	شرح بهج البلاغه حوثی ۵ حلد
» همام تریبری ۱	» ۲	لمای محبون مکتبی
» قواعد لگاریتمی ۱	» ۱۵	متد اولدروف در تعام رمان
» اسرار مکتوبه حلد اول ۱۰	» ۱۵	فراسه ناسلون سزار آسان
» احصای ارواح ۸	» ۱۲	دیوان طرری افشار